

خلاصه درس:

صفحه 1611 و 1612

بیان برخی ابهام‌ها و نقدها بر روایت

مراد از شهرت

در این روایت، شهرت از سنجه‌های ترجیح به شمار رفته است؛ لکن در این که منظور از شهرت سنجه، شهرت در نقل روایت است یا شهرت در فتوا یا هر دو، بحث و گفتگوست. ظاهر الفاظ حدیث مقتضی تعیین گزینه اول و اعتبار و محاسبه عقلی، مقتضی تعیین گزینه دوم است.

تتبع در این باره و بیان نظریه مختار در مجالات مناسب آتی صورت می‌پذیرد.

اختصاص روایت به زمان حضور یا اعم؟

در روایت شریف آمده بود: «اذا كان ذلك فأرجه حتى تلقى امامك» حال اگر مراد از «امام» امام معصوم منصوص - علیه السلام - باشد، روایت از اسناد مرتبط به عصر حضور است؛ و در استفاده از سنجه‌های مذکور در روایت برای عصر غیبت لازم است از عناصر بیرونی بهره برد؛ هرچند به این بیان که اختصاص ذیل، به عصر حضور، موجب عدم توسع بقیه فقرات برای هر دو عصر، نمی‌شود؛ لکن چنانچه منظور از واژه «امام» مرجع معتبر و حجت شرعی باشد، روایت از صدر تا ذیل قابلیت برای حضور در هر دو عصر را دارد. بی تردید تلقی عالمان فهمنده این نص و امثال آن از این واژه، تعیین گزینه اول است،<sup>1</sup> به ویژه با توجه به سیر حدیث که فرض کرده مراجع قابل رجوع - که همان راویان امین حدیث باشند - با هم اختلاف کرده و کسی باقی نمانده که به وی مراجعه شود. فتدبر.

مراد از موافقت با کتاب و سنت و مخالفت با عامه

از کانون‌های ابهام در روایت شریف، مراد از نهاد موافقت با کتاب و سنت و مخالفت با عامه است. آیا موافقت با نصی معین (عام یا خاص) مراد است یا موافقت با پدیده‌ای دیگر در ارتباط با کتاب و سنت اراده شده است؟ همچنین مخالفت با عامه دارای ابهام است که باید در مجالات آتی مورد گفتگو واقع شود.

برخی نقدها بر روایت

بیان نقدها و رفع آن‌ها (در صورت امکان) روایت را از خطر سقوط می‌رهاند.

شیخ انصاری در ابتدای رفتار خویش با روایت، آن را از جهات متعدد قابل نقد می‌بیند، لکن در نهایت ظهور یا صراحت روایت را در لزوم ترجیح به مرجحات می‌پذیرد.

بخشی از متن گفتار ایشان این است:

« - من حیث ظهور صدرها فی التحکیم لأجل فصل الخصومة و قطع المنازعة، فلا یناسبها التعدد و لا غفلة کلّ من الحکمین عن المعارض الواضح لمدرک حکمه، و لا اجتهاد المترافعین و تحریهما فی ترجیح مستند احد الحکمین علی الآخر و لا جواز الحکم من احدهما بعد حکم الاخر مع بُعد فرض وقوعهما دفعة، مع أنّ الظاهر حینئذ تساقطهما و الحاجة الی حکم ثالث - ظاهرة بل صریحة فی وجوب الترجیح بهذه المرجحات بین الاخبار المتعارضة، فإن تلك الاشکالات لا تدفع هذا الظهور، بل الصراحة»<sup>2</sup>. البته در ادامه برخی اشکالات مطرح در اطراف روایت را بیان می‌کند که در گفتگو از ترتیب مرجحات قابل پی‌گیری است.

دفاع از روایت در بخشی از نقدهای شیخ انصاری بر آن

برخی نقدهای فوق، قابل نقد است؛ نظیر عدم تناسب ظهور صدر روایت در تحکیم با تعدد حاکمان یا غفلت یک حاکم (یا عدم قبول وی) نسبت به مدرک معارض یا جواز حکم از احدهما بعد از حکم دیگری؛ با این بیان که ما در کتاب القضاء از این مسائل گفتگو کرده و آنها را طبیعی و قابل قبول دانسته‌ایم.

محقق خراسانی - اما - نقدهایی را بر مقبوله وارد می‌کند تا جایی که قابلیت بهره‌بردن از آن را جهت اثبات لزوم اخذ به مرجحات ناممکن می‌داند.

ایشان روایت را مختص باب قضا می‌داند و توسعه آن را به مقام افتا ناموجه می‌شمارد (و لوجه لدعوی تنقیح المناط مع ملاحظه ان رفع الخصومة بالحکومة فی صورة تعارض الحکمین و تعارض ما استند الیه من الروایتین لیکاد یکون الا بالترجیح... بخلاف مقام الفتوی (که در آن کشمکش ممکن است) و مجرد مناسبه الترجیح لمقامها ایضا لایوجب ظهور الروایة فی وجوبه مطلقا و لو فی غیر مورد الحکومة). وی در جواب اصرار بر تقیید اخبار تخییر به مثل مقبوله (با غمض عین از اشکال اختصاص آن به مقام قضا) می‌فرماید: روایت اختصاص به زمان حضور دارد و لذا گزینه تخییر در آن مطرح نشده است. بعلاوه ندرت وقوع تکافیء متعارضین در خارج مانع تقیید مزبور است.<sup>3</sup>

1. ر.ک: الحدائق الناضرة، ج 13، ص 260؛ جامع المدارک، ج 7، ص 59؛ مستند العروة الوثقی (کتاب الصوم)،

ج 2، ص 82؛ الفقه، ج 90، ص 257؛ و...

البته این هم گفته شده: واژه «امام» در روایات به معنای لغوی و عرفی آن است که شامل «ولی امر» نیز می‌شود. سید محمود شاهرودی، **بایسته‌های فقه جزا**، ص 199. البته تضییق اعمال شده در واژه «امام» ذکر شده در روایات در اندیشه اول و توسعه مطلق اعمال شده در آن در اندیشه دوم نیاز به بحث و گفتگو در مجالی مناسب دارد.

2. **فرائد الاصول**، ج 4، ص 60.

3. **کفایة الاصول**، ج 2، ص 392 و 393.

**مشروح درس:**

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگوی ما در ارتباط با روایت ابن حنظله است. دیروز چند نقد از شیخ انصاری به این روایت نقل کردیم ولی حرف نهایی شیخ این بود که همه ی این نقدها اگر وارد هم باشد (که به نظر ایشان وارد است) لطمه به آن چه که ما به دنبال آن هستیم نمی‌زند، ما به دنبال این هستیم که بگوییم این حدیث دلالت می‌کند بر تعیین گزینه ی ترجیح در مقابل تعیین گزینه ی تخییر. این حدیث به صراحت یا به ظهور دلالت بر این مطلب می‌کند. ما یک عرضی داشتیم و آن این بود که نقدهای جناب شیخ هم وارد نیست. یک مطلبی که از نقدهای شیخ دیروز بیان نکردیم این است که ایشان می‌فرمایند: چطور مترافعین می‌توانند این مواردی که امام می‌فرمایند را جستجو کنند، کشف کنند؟ همیشه مترافعین محمد بن مسلم و زراره و یونس بن عبدالرحمن و جمیل بن دراج نیستند بلکه گاهی عامه ی مردم هستند که توانایی تشخیص ندارند؟

به نظر من این اشکال هم یک نوع بهانه‌گیری است. اولاً امام دارند با ابن حنظله صحبت می‌کنند و این یک راه کار است ولو برای برخی از افراد، عوام معمولاً به اختلافات نمی‌رسیدند و قاضی منشأ شکش را به این افراد نمی‌گفته و این که اختلاف بشود و شخص بفهمد فلان راوی از امام این را می‌گوید و فلان راوی از امام آن را می‌گوید این مختص به خواص است و خواص هم می‌توانند تشخیص دهند. به علاوه امام راهکاری می‌دهند ولو برای برخی از مردم. یعنی اگر این خودش یک راه حل باشد ولو برای برخی از افراد. امام هم می‌دانند که این روایات می‌ماند و ثبت می‌شود و آیندگان استفاده می‌کنند بنابراین این به نظرم این اشکال هم نمی‌تواند این روایت را دچار مشکل کند. ضمن این که اگر همه ی این نقود هم وارد باشد نباید از بخش روشن روایت را کنار بگذاریم به خاطر اصلی که در اصول فقه داریم.

## روایت ابن حنظله و محقق خراسانی:

شیخ و آخوند کاملاً در مقابل هم هستند. هر چه که شیخ اصرار داشت که این روایت دلالت می کند بر تعیین گزینه ی ترجیح آقای آخوند اصرار دارد بر عدمش نه این که بگوید روایت دلالت می کند ولی ما از آن دست بر می داریم بلکه ایشان می گوید روایت قصور دارد و دلالت بر گزینه ی ترجیح نمی کند. ایشان می فرماید:

1- روایت شریف اختصاص دارد به باب قضا و نمی شود این روایت را به باب افتا برد. بحث ما در مورد افتا است و تعادل و تراجیح هم برای بحث افتا است نه باب قضا و باب قضا هیچ ارتباطی با باب افتا ندارد. ان قلت: جناب آقای آخوند درست است که این باب اختصاص به باب قضا دارد ولی ما یک چیزی داریم به نام تنقیح مناط (از یک نصی که در مورد یک چیزی صادر شده است مناط می گیرند و می برند در جایی که نص وارد نشده است حال گاهی قطعی است می شود تنقیح مناط قطعی و گاهی قطعی نیست که در واقع دیگر تنقیح مناط نیست) ما هم در این جا تنقیح مناط می کنیم و می گوئیم امام وقتی می گویند وقتی دو قاضی وقتی اختلاف کردند شما قول کسی را بگیرید که اوثق است، افقه است و ... این واقعا اختصاص به باب قضا ندارد و اگر دو روایت را دو راوی نقل کردند و کسی هم دعوا نداشت یکی می گوید فلان عمل واجب است و روایت دیگر می گوید همان عمل واجب نیست در این جا هم می توانیم از قول امام استفاده کنیم البته ما در این موارد طوری دیگر حرف می زنیم و می گوئیم مگر امام در این جور موارد می خواهند اعمال تعبد کنند؟ مخصوصاً در گزینه ی اول و دوم اگرچه همه ی مواردش همین طور است؟ خود ما در زندگیمان اگر بین قول دوتا پزشک تعارض شود کسی که عقل بیشتری دارد، تجربه ی بیشتری دارد و ... را انتخاب می کنیم، پس اگر اینطور است می توانیم تنقیح مناط کنیم. آخوند جواب می دهد: تنقیح مناط باید آن جایی که می خواهید ببردش مانند جایی باشد که هست یعنی اگر باب افتا مانند باب قضا باشد بله ولی اگر فرق کند دیگر انتقال درست نیست. در باب قضا جای تخیر نیست دو نفر که دعوا دارند بگوئیم اگر رفتی نزد دو قاضی و مختلف حرف زدند شما مخیر هستید. در فصل خصومت و دعوا بنا بر کشمکش است و تخیر معنا ندارد ولی در باب افتا به دست مجتهد است. پس باب افتا با باب قضا با هم فرق دارند و فرض امام بحث قضا است و لذا اصلاً حرفی از تخیر زنده اند و در باب قضا تخیر معنا ندارد. پس روایت برای باب قضا است و به درد باب افتا نمی خورد و جای تنقیح مناط هم نیست.

یک کسی به آقای آخوند می گوید شما بیاید این گزینه را قبول کنید که ما یک سری روایت داریم که دال بر تخیر است، یک سری روایات داریم که دال بر ترجیح است شما در این جا قانون اطلاق و تقیید را اجرا کنید. (اشکال اول را صرف نظر کردیم الا این حرف دیگر معنایی ندارد) روایات تخیر مطلق است چه متکافی باشند یا یکی بر دیگری مزیت داشته باشد ولی روایات ترجیح مختص جایی است که یکی بر دیگری مزیت داشته باشد پس روایات تخیر مقید می شود به صورت تکافی و روایات ترجیح هم می شود برای صورت مزیت.

آخوند می گوید اولاً روایات ترجیح برای زمان حضور است. بر فرض به درد هم بخورد و برای باب افتا هم باشد فقط برای زمان حضور است نه برای زمان غیبت و لذا گزینه ی تخیر در آن نیست و گزینه ی لقاء امام در آن است. ثانیا اگر ما بخواهیم یک روایت مطلق را مقید کنیم، اگر مقید کنیم بعد تقیید اکثر بشود مثلاً مولا گفته اعتق رقبه، بگوئیم منظور رقبه ی مؤمنه است و در خارج رقبه ی مؤمنه مثلاً نیم درصد باشد و همه ی رقبه ها کافر هستند در این جا می شود تقیید اکثر. اگر بگوئیم روایات تخیر برای جایی است که متعارضین از هر جهت متکافی باشند، اکثر روایات ما متکافی نیستند (مخصوصاً اگر گفتیم مرجحات اختصاص به این پنج تا ندارند) در این صورت شاید نود و نه در صد روایات متعارض متکافی نباشند و یکی بر دیگری مزیت داشته باشد حال این نود و نه درصد را بدهیم به روایات مقید و برای مطلق فقط یک درصد باقی بماند و این درست نیست. و ایشان می گوید این روایت را حمل کنید بر استحباب ترجیح و به نظر من در عصر غیبت در عصر حضور، در متکافئین در غیر متکافئین یک گزینه بیشتر نیست و آن هم تخیر است. لذا روایت دلالت بر تعیین گزینه ی ترجیح نمی کند.

این بحث خیلی در اجتهاد تأثیر گزار است مگر این که کسی روشی که ما رفتیم را برود یعنی بحث منشأ شناسی تعارض را مطرح کند و بسیاری از تعارضات را به توهّم تعارض برساند که دیگر نوبت به این بحث نرسد ولی اگر آن مسیر را نرود یا برود

ولی خیلی اوقات تعارض برطرف نمی شود این مسأله خیلی در اجتهاد تأثیر دارد و به مجتهد روش می دهد.  
در جلسه ی آینده ما با آقای آخوند صحبت داریم. اگر این روایت زمین بخورد بقیه ی روایات با این طول و تفصیل نیست و  
سندش هم مثل این روایت نیست و این روایت اساس است و ما می خواهیم ببینیم در سیر منطقی می توانیم این روایت را زنده  
کنیم یا نه؟